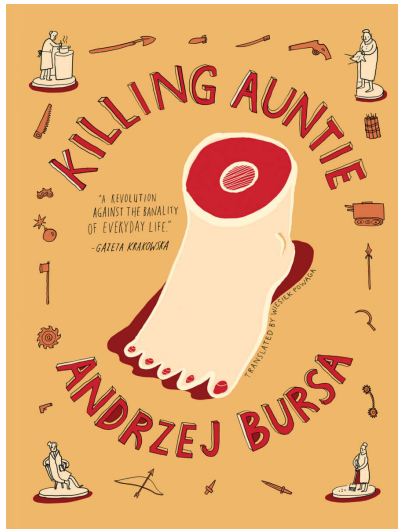


به نام خدا



کشتن عمه خانم (Killing Auntie)

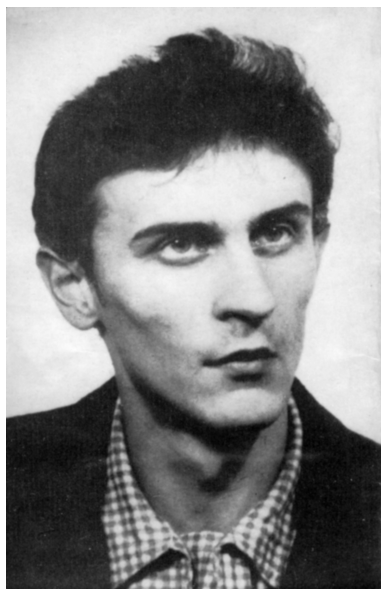
نویسنده: آندری بورسا
مترجم: کیهان بهمنی

نشر آمو، چاپ اول بهار ۱۳۹۸

فهرست مطالب

۲	۱ نویسنده
۲	۲ درباره مترجم
۲	۳ درباره کتاب
۴	۱۰۳ بخش‌هایی منتخب از کتاب
۴	۴ مشکلات نوشتاری کتاب
۴	۵ امتیاز رمان
۵	مراجع

۱ نویسنده



آندری بورس^۱، زاده ۲۱ مارس ۱۹۳۲ در کراکوف لهستان و درگذشت ۱۵ نوامبر ۱۹۵۷، شاعر و نویسنده لهستانی بود. بورس در رشته روزنامه‌نگاری تحصیل کرد و چند سال به عنوان خبرنگار، در یکی از روزنامه‌های متعلق به شهر زادگاهش فعالیت داشت. او اولین شعر خود را در سال ۱۹۵۴ به چاپ رساند. بورس در بیست و پنج سالگی به علت مشکلات جسمی (ناهنجاری مادرزادی آئورت) درگذشت. البته افراد زیادی به اشتباه فکر می‌کردند که وی خودکشی کرده است [۲].

بورس در این عمر کوتاه آثاری ناب در ادبیات لهستان قرن بیستم به جا گذاشت. او نوشتن را از سال ۱۹۵۴، یک سال پس از مرگ استالین، شروع کرد و تا سال ۱۹۵۷ اشعارش را در روزنامه‌ها و نشریه‌های ادبی چاپ کرد. در همان روزها بود که نخستین نسخه مجموعه اشعارش را به ناشر سپرد. بورس نوامبر همان سال از دنیا رفت و بیش از صد قطعه شعر و چند نمایشنامه و اثر داستانی از جمله یک رمان در خانه‌اش به جا ماندند. نخستین مجموعه اشعارش که از سوی ناشران رد شده بود، یک سال پس از درگذشتش چاپ شدند. یازده سال بعد مجموعه کامل‌تری از آثارش ویرایش و چاپ شدند. رمان «کشتن عمه خانم» که تنها رمان بورس به شمار می‌رود سال‌ها در آرشو آثار نویسنده خاک می‌خورد تا اینکه استانیسلاو استاونچ^۲ این رمان را جمع‌آوری و تدوین کرد [۱].

در ابتدای کتاب اطلاعات جامع و کاملی در مورد این نویسنده آورده شده است. برای مطالعه بیشتر به بخش «مقدمه‌ای به قلم مترجم لهستانی» کتاب «کشتن عمه خانم» مراجعه کنید.

۲ درباره مترجم

در مورد دکتر کیهان بهمنی نیز قبلاً در وبلاگ در دو یادداشت **خدمتکار و پروفیسور** و **دختری که پادشاه سوئد را نجات داد** مطالبی ذکر شده است. تدریس دروس رشته ترجمه و ادبیات انگلیسی دانشگاه و برگزاری نشست‌ها و جلسات نقد ادبی در کارنامه این مترجم با سابقه مشهود است.

۳ درباره کتاب

کتاب «کشتن عمه خانم»^۳ نوشته آندری بورس و ترجمه دکتر کیهان بهمنی توسط نشر آموت در سال ۱۳۹۸ چاپ شده است. بنده چاپ اول این کتاب را از نمایشگاه کتاب تهران تهیه کرده‌ام. در ابتدای کتاب «مقدمه‌ای به قلم مترجم لهستانی» کتاب آورده شده است که به طور کامل در مورد شخصیت نویسنده و طرز فکر وی حرف زده است. علاوه بر این، در مورد کتاب نیز صحبت‌هایی شده است که خواندنش خالی از لطف نیست. کتاب دارای ۱۳ بخش و ۱۵۲ صفحه است.

همانطور که از اسم کتاب مشخص است در آن با شخصیتی به نام یوریک مواجه هستیم که، شاید حتی غیرارادی، عمه خود را با یک تبر به قتل می‌رساند. پس از قتل تا بخش هفتم کتاب، داستان کاملاً خطی است و راوی داستان (خود یوریک) در مورد اتفاقات روزمره بعد از قتل به خواننده

¹ Andrzej Bursa

² Stanislaw Stanuch

³ Killing Auntie

توضیح می‌دهد. یوریک مدام به دنبال راهی برای از بین بردن جسد عمه‌اش است. ابتدا تصمیم می‌گیرد آن را بسوزاند اما وقتی پای عمه را در اجاق می‌اندازد با بو و دود مواجه می‌شود. سپس تصمیم می‌گیرد تکه‌هایی از بدن را به مناطق مختلف پست کند.



همانطور که از توضیحات بالا مشخص است، یوریک شخصیت خیلی ساده و تاحدودی احق به نظر می‌رسد. کشتن عمه‌ای که به گفته خودش با او به مهربانی رفتار می‌کرده و رفتارهای پس از آن کاملاً این موضوع را نشان می‌دهند. اگرچه خیلی‌ها این رمان را با آثار کافکا مقایسه کرده‌اند اما به نظرم (با در نظر گرفتن اینکه آنان کارشناس هستند و من یک خواننده ساده) توصیفات و توضیحات نویسنده اصلاً قابل مقایسه با کافکا نیست. اگرچه لحن این دو نویسنده کاملاً متفاوت است اما باز هم کلیت داستان نیز شباهت چندانی ندارد. لحن کافکا خشک و رسمی اما لحن بورسا پراز شوخی و طنز است.

بورسا خیلی سعی کرده است که یوریک را یک انسان بی‌اراده و بی‌هدف توصیف کند و مثل خیلی از داستان‌ها با وارد کردن یک دختر به زندگی‌اش هدف بدهد اما باز هم نحوه ترسیم این آشنایی و رسیدن به نقطه مشترک عجیب در مورد قتل عمه اصلاً برای من قابل هضم نبود. یوریک با دیدن دختری به نام ترزا در قطار با او رابطه برقرار می‌کند و به قول خودش این دختر جای جسد را برای او می‌گیرد. اما آیا برای کسی که اینقدر بی‌هدف است و زندگی برایش معنایی جز روز و شب ندارد، آشنایی و ادامه مسیر با یک دختر اینقدر ساده خواهد بود؟ عجیب‌تر اینکه دخترک هم با یوریک هم‌دست می‌شود و با شنیدن اعترافش به او می‌پیوندد.

البته باید در نظر داشته باشیم که چون داستان کشتن عمه خانم یک داستان خطی و ساده نیست، احتمالاً نویسنده از بیان این رابطه و هم‌دست شدن دختر با قاتل داستان اهداف مختلفی را در نظر داشته است. اما نحوه بیان داستان باز هم قانع‌کننده نبود.

تا ابتدای بخش یازده همه چیز خیلی واقعی به نظر می‌رسد. پسری عمه‌اش را کشته و حالا با همدستی دوست دخترش می‌خواهد از شر جسد خلاص شود. اما فصول یازده و دوازده کاملاً خواننده را متحیر خواهند کرد. از این دو فصل که بگذریم اوج ماجرا در فصل سیزدهم و پایانی کتاب است. این‌جا هم خواننده دوباره شوکه خواهد شد.

به نظرم، اگر فرض کنیم که این داستان توسط افرادی غیر از نویسنده دستکاری نشده باشد، نویسنده درواقع سه پایان متفاوت برای داستان خود نوشته است و هر سه را در کتاب آورده است. این واقعا جالب و خواندنی است. پس از اتمام کتاب سوالات زیادی برای خواننده در مورد داستان بوجود خواهد آمد. اما این سوالات باز هم با سوالاتی که با خواندن کتاب‌های کافکا برای من بوجود آمد کاملاً متفاوت است. با این حال به این نویسنده لقب «کافکای لهستان» می‌گویند.

در مورد بحث روانشناختی رمان فکر کنم تا اینجا متوجه شده باشید که بیشتر به مفاهیم پوچ‌گرایی اشاره دارد. یوریک از طبقه متوسط با یک زندگی متوسط دچار یاس و ناامیدی شدیدی است که خودش هم از آن بی‌خبر است. درواقع، پوچ بودن زندگی و مسیری که طی می‌کند برای او یک امر مسلم و قطعی است. به دنبال تغییر و یا حتی بهتر شدن نیست. حتی به آن فکر هم نمی‌کند. انجام قتل چنین سادیس‌گونه و تفکرات بعد از آن توسط چنین فرد خنثی‌ای منطقی به نظر می‌رسد. اگرچه یوریک در صحنه‌هایی دچار پیشمانی هم می‌شود اما این احساسات نسبتاً مثبت هم نمی‌توانند او را از مسیرش منحرف کنند. البته تمام این‌ها قبل از ملاقات ترزا است. بعد از این ملاقات ناگهانی در قرار و قرارهای بعدی، یوریک کم‌کم ذهنیات و

تفکراتش باز می‌شود. در جایی از متن خود یوریک می‌گوید:

«البته من اصلاً احساس قاتل بودن نمی‌کردم. در مورد من، کشتن عمه معلول حالات روانی مختلف و مرتبط به هم بود. نتیجه عقده‌ها و افسردگی‌هایی که بارها پیشتر در وجودم کشف و تحلیل کرده بودم و اگر باز می‌خواستم آن‌ها را در وجودم کشف و تجزیه و تحلیل کنم، خب، این می‌شد یک عمل روزمره بیهوده.» صفحه ۵۲

اگر با برخی صحنه‌های نسبتاً مشمئزکننده داستان مشکلی نداشته باشید، یک‌بار خواندن آن را پیشنهاد می‌کنم.

۱.۳ بخش‌هایی منتخب از کتاب

«یعنی قرار بود ما فقط داستان‌های پادشاه‌های شجاع و شوالیه‌ها را پر کنیم؟ قرار بود عین گیاه باشیم؟ چرا محکوم که نقش گیاه رو داشته باشم؟ کی رو باید مقصر بدونیم؟ کی رو؟» صفحه ۱۱۳

۴ مشکلات نوشتاری کتاب

خوشبختانه مشکلات نوشتاری کتاب خیلی زیاد نبود. اگرچه فکر نمی‌کنم این بهترین ترجمه دکتر بهمنی باشد (از ایشون تا حالا ۴ ترجمه خوانده بودم). اما باز هم ترجمه قابل قبولی بود. البته باید اعتراف کنم که متن اصلی کتاب را نیافتم تا بتوانم مقایسه کنم. تنها فصل اول کتاب در یک سایت بود و با مقایسه با ترجمه متوجه شدم که مترجم چندان به متن وفادار نبوده است. اصطلاحاً می‌گویند ترجمه آزاد بوده است و مترجم برای فهم بهتر خواننده چیزهایی را اضافه، شاید هم کم، کرده است.

۱- در صفحه ۱۷، «تلخ داشتد» باید «تلخ داشتند» باشد.

۲- نحوه نوشتار اسم داستایووسکی در دو صفحه ۱۴ و ۱۸ متفاوت است.

۳- در صفحه ۴۸، «اول سر، حالا پاها رو کاشی‌های کف حمام خوردند.» باید «رو» به «به» تبدیل شود.

۴- صفحه ۱۴۶ جمله «می‌دونی چقدر وقته ندیدمت» نامفهوم است. بهتر بود به صورت «می‌دونی چند وقته ندیدمت» نوشته می‌شد.

۵ امتیاز رمان

در این بخش، به رمان از لحاظ محتوا و ویراستار امتیاز بین ۱ تا ۱۰ داده می‌شود و میانگین آن‌ها به عنوان امتیاز نهایی رمان در نظر گرفته می‌شود.

جدول امتیازات رمان

ردیف	موضوع	نمره
۱	محتوا	۶
۲	مترجم	۷
۳	ویراستار	۸
	امتیاز نهایی	۷

بهر روز آدینه

۲۷ مرداد ۱۳۹۸

مراجع

[1] <http://titrhonar.ir>

[2] www.wikipedia.org